

غارت بزرگ

○ علی فتحعلی آشتیانی

اشاره:

خاورمیانه به خاطر برخورداری از ثروتهای طبیعی و ارزش راهبردی آن، از دیرباز طرف توجه قدرتهای استعمارگر بوده است. این منطقه بویژه بین‌النهرین، مصر و ایران به واسطه وجود آثار باستانی و مصنوعات و عتیقه‌جات بهانه‌ای برای تردد و تجمع غریبان فراهم کرد. آثار یادشده، نشانه تمدنهای کهن و غنی مردمان این سرزمین است و همواره موجب رشک و حسد کشورهای غربی بوده است.

کتاب غارت بزرگ آثار باستانی ایران از ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ نوشته دکتر محمدقلی مجد، اثری تحقیقی درباره شیوه‌های نفوذ دولتهای غربی در ایران برای کسب امتیازات استثماری از دولتمردان بی‌اطلاع و سست‌عنصر این کشور است تا با سوءاستفاده از نیازهای آنان و بهره‌گیری از روشهای فریب و ارباب، آثار باستانی این سرزمین را به سرقت برده، هزینه‌های غارتگری خود را نیز از جیب ملت ایران پردازند. محور نگارش این کتاب، حوادث دوران حکومت استبدادی رضاشاه است که با تمرکز بر فعالیتهای پیدا و پنهان باستان‌شناسان غربی در ایران، عمدتاً از مستندات موجود در بایگانی وزارت امور خارجه امریکا برای افشاگری بهره برده است.

درباره زندگی و آثار دکتر محمدقلی مجد که هم‌اکنون ساکن شهر راکویل در ایالت مریلند

امریکاست در شماره هشتم فصل نامه مطالعات تاریخی، به اجمال نوشته شد. کتاب غارت بزرگ آثار باستانی ایران از ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ در نه فصل تدوین شده است:

فصل اول: مقدمه

فصل دوم: آرتور آپهام پوپ و مصنوعات هنری ایران

فصل سوم: گشایش درهای ایران به روی باستان‌شناسی خارجی، ۱۹۲۳-۱۹۳۰: قانون آثار باستانی مصوب ۱۹۳۰.

فصل چهارم: هجوم موزه‌های امریکایی به ایران

فصل پنجم: گسیل هیئت باستان‌شناسی مؤسسه خاورشناسی به تخت جمشید

فصل ششم: فشار امریکا و تسلیم ایران

فصل هفتم: سرپرست جدید هیئت باستان‌شناسی تخت جمشید و امتیازگیری جدید

فصل هشتم: طیاره اشمیت و آشفته‌گی در روابط ایران و امریکا

فصل نهم: مرحله نهایی: ۱۹۳۷-۱۹۴۱: روایت فریب و تحمیل

کارستن نیبور^۲، محقق شهیر دانمارکی، در دهه ۱۷۶۰ به مصر، ایران و بین‌النهرین سفر کرد و ره‌آورد سفرش را در کتابی به نام سفرنامه جزیره‌العرب^۳ منتشر ساخت. به نظر می‌رسد افزایش علاقه غربیان به باستان‌شناسی ایران و خاور نزدیک ناشی از مطالعه کتاب او باشد. نیبور از کتیبه‌های تخت جمشید رونوشت‌های دقیقی برداشته بود که همین بر شهرت اثرش افزود. او با شناسایی سه خط متمایز از هم، سنگ بنا و مبنای رمزگشایی آن زبانها را بنیاد گذاشت. اروپایی‌های بی‌قرار (و بعدها امریکاییها) از سال ۱۷۹۸ به قصد کاوشهای باستان‌شناختی به مصر رفتند و شروع به کار کردند. عطش آنان برای کشف دفینه‌های بیشتر در این رقابت پیدا و پنهان موجب شد که به بهانه باستان‌شناسی روانه بین‌النهرین شوند. رقابت آنها در ایران ظاهراً به رمزگشایی زبانهای گوناگون تخت جمشید محدود شده بود. یک معلم آلمانی به نام گئورگ فردریش گروتفند (۱۷۷۵-۱۸۵۳)^۵ در سال ۱۸۰۲ در زمینه رمزگشایی و خواندن کتیبه‌های تخت جمشید به پیشرفتهای امیدوارکننده و بزرگی نایل شد. انگلیسیها نیز در قرن نوزدهم به تدریج به این کاوشها متمایل شدند و در سال ۱۸۰۸ کلودیوس جیمز ریچ^۶ (۱۸۲۱-۱۸۷۸) را در بغداد مستقر کردند.

در سی کیلومتری شرق کرمانشاه، صخره معروف بیستون واقع است. روایت به قدرت رسیدن داریوش و اسارت دشمنانش را در سال ۵۱۶ پیش از میلاد به سه زبان پیچیده و مجهول روی این صخره بزرگ حک کرده‌اند. یکی دیگر از اتباع انگلستان به نام هنری. سی. راولینسون^۷ (۱۸۱۰-۱۸۹۵) موفق شد متن سه‌زبان این کتیبه را رونوشت، سپس ترجمه کند.

او نتایج رمزگشایی و کشف معانی خط میخی ایران باستان را در سال ۱۸۳۷ منتشر ساخت. ده سال بعد از این ماجرا، کشیشی از اهالی مناطق روستایی ایرلند به نام ادوارد هینکس^۸ راه حلی برای خواندن الفبای ایران باستان پیشنهاد کرد. در سال ۱۸۷۵ براهین علمی صحت ترجمه های مذکور به اثبات رسید. لوفتوس و چرچیل^۹ از دیگر انگلیسیهایی هستند که در زمره پیشتازان حوزه باستان شناسی ایران قرار می گیرند. آن دو در سال ۱۸۵۰ ابتدا از شهر باستانی شوش دیدن کردند و موفق به کشف کاخ باشکوه هخامنشی شدند. با وجود این تا زمانی که فرانسویها در سال ۱۸۸۴ یک هیئت باستان شناسی را به سرپرستی دیولافوا گسیل داشتند کاوشهای باستان شناختی مهمی در آن منطقه انجام نشد.

تا ۴۷ سال بعد یعنی تا حدود سال ۱۹۲۷ در میان قدرتهای اروپایی، تنها نام فرانسه با باستان شناسی ایران تداعی می شد.

گسیل هیئت های باستان شناسی فرانسه به ایران

مارسل آگوست دیولافوا^{۱۰} با حمایت سفارت فرانسه در تهران توانست در سال ۱۸۸۲ امتیاز حفاری و کاوش در خرابه های باستانی شهر شوش را از ناصرالدین شاه بگیرد. در این امتیاز تصریح شده بود که تمام جواهرات و نیمی از اشیاء کشف شده متعلق به دولت ایران است. دیولافوا و همسرش جین با همکاری دو فرانسوی دیگر به نامهای باین و هوسای ظرف دو سال کاوش در شوش، اشیاء فراوانی کشف و به پاریس حمل کردند. دولت فرانسه در سال ۱۸۹۵ حق انحصاری جست و جو و کاوش آثار باستانی در کل خاک ایران را از دولت قاجاری گرفت. به موجب توافق منعقد شده، تقسیم یادگارها و آثار مکشوفه در خرابه های باستان شناسی ایران به دو ترتیب انجام می شد:

اشیائی را که در خارج از محدوده شهر شوش یافته می شد مطابق موارد مندرج در امتیاز دیولافوا تقسیم می کردند، یعنی تمام جواهرات و نیمی از مکشوفات به دولت ایران تعلق می گرفت. اما تمام اقلام و مکشوفات داخل شهر شوش متعلق به دولت فرانسه بود. مضاف بر اینکه در قرارداد مذکور سقف زمانی تعیین نکرده بودند.

دولت فرانسه به مجرد کسب این امتیاز، کنت جی. ام. دومورگان^{۱۱}، از باستان شناسان سرشناس را که در مصر خدمت می کرد به ایران گسیل داشت. دومورگان در مأموریت به ایران، کشیش خبره ای به نام شیل^{۱۲} را که روایات و افسانه های ایران باستان را خوانده و به زبان عیلامی آشنا بود به همراه آورد. آنها در سال ۱۸۹۸ وارد شوش شدند و با اجیر کردن ۱۲۰۰ کارگر، چهار سال به کند و کاو پرداختند. مکشوفات او به پنجهزار قطعه می رسید که در ۱۸۳

صندوق به پاریس حمل شد و در سالن مخصوص ایران در موزه لور جای گرفت. برخی از نخستین مکشوفات او را در نمایشگاه پاریس به سال ۱۹۰۰ به نمایش گذاشتند. شاید بتوان گفت معروف ترین فقره ای که دومورگان در کاوشهای بیرون کشید قانون نامه حمورابی، پادشاه کلدی و عیلام بود. قوانین یادشده که سه هزار سال پیش از هجرت در ایران اجرا می شد روی یک تک ستون هرمی حک شده بود. مکشوفات دومورگان را این گونه توصیف می کردند: «کشفیات واقعا عظیم و به یادماندنی در آن منطقه ماقبل تاریخی ایران باستان موسوم به عیلام که قدمتشان طبق تخمین دومورگان به هشت هزار سال پیش از میلاد مسیح بازگشته و پایتختش شهر تاریخی شوش بوده است.» دومورگان در ری، نزدیک تهران نیز کاوشهایی انجام داد ولی تمرکزش بر شوش بود.

معاهده ۱۹۰۰ بین ایران و فرانسه

مظفردالدین شاه در یازدهم آگوست ۱۹۰۰ طی سفری به پاریس، مهر و امضای خود را پای قراردادی نهاد که حق انحصاری کاوشهای باستان شناختی در ایران را برای همیشه به فرانسویان اعطا می کرد. اس دلکاس، وزیر امور خارجه فرانسه از طرف دولت متبوعش و به نمایندگی از فرانسه، قرارداد را امضا کرد. در مقدمه این قرارداد آمده است:

حسب روابط دیرینه و حسنه دولتین ایران و فرانسه و به موجب معاهده منعقدیه بین دو دولت در تاریخ ۱۶ ذی قعدة ۱۳۱۲ (۱۲ ماه می ۱۸۹۵) و فرمانی که در جمادی الاول ۱۳۱۵ (اکتبر ۱۸۹۷) به توشیح اعلی حضرت مظفردالدین شاه رسیده است، دولت ایران انحصاراً و الی الابد امتیاز کاوشهای باستان شناسی در کل ممالک محروسه ایران را به دولت جمهوری فرانسه اعطا می کند. شرایط اجرای کار، مطالعه و تقسیم مکشوفات مطابق توافق نامه ذیل تنظیم شده است: به موجب ماده اول،

فرستادگان فرانسوی مجازند در تمام نقاط [کشور] پادشاهی ایران، به استثنای اماکن مقدسه مانند مساجد و مقابر مسلمانان، کاوش کنند و مکلف به محترم شمردن آداب و رسوم کشور بوده هیچ عملی خلاف موازین از آنان صادر نگردد.

شروط تقسیم مکشوفه ها در ماده دوم قید شده بود:

دولت فرانسه تعهد می کند ارزش وزنی طلاها و نقره های مکشوفه حین کاوشها را به خزانه دولت ایران تسلیم نماید. اقلامی که در کاوشهای دیگر کشف می گردند، به استثنای آثار مکشوفه در شوش که بدون غرامت جزء اموال دولت فرانسه خواهد بود، به سهم برابر بین دولتین تقسیم خواهد شد.

به موجب ماده پنجم ،

نقاشی یا عکاسی از کلیه آثار هنری و کتیبه‌های متعلق به یادمانهای مذهبی مسلمانان توسط فرانسویان ممنوع است .

بنابر ماده هشتم ،

هرگاه دولت فرانسه قصد خود را از کاوش در هر نقطه یا منطقه‌ای اعلام کند، دولت ایران نماینده‌ای با فراست و تعلیم دیده را خواهد گماشت که مأموریتش پذیرایی و رعایت تشریفات شایسته از محققان فرانسوی ، تأمین امنیت ، تسهیل امور و مراقبت لازمه برای اطمینان از عدم نقض مفاد معاهده می باشد.

مطابق ماده هشتم ،

بار و بنه فرانسویان مشمول تفتیشات گمرکی در بدو ورود و حین خروج از کشور است . کلیه توافقات گذشته که در این معاهده قید نشده اند کان لم یکن اعلام گردیدند.

از این قرارداد در رژیم پهلوی به شدت انتقاد می شد؛ همان طور که امتیاز ماه می ۱۹۰۱ داریسی مورد انتقاد و اعتراض قرار گرفت . اما محمدقلی مجد معتقد است امتیاز داریسی به نفع ایران تمام شده است . هر چند دلیلی بر این اعتقاد در کتاب ذکر نکرده است . در مورد امتیاز اعطا شده به فرانسویان برای باستان شناسی در تمام ایران نیز همین نظر را عنوان کرده زیرا به اعتقاد وی از سال ۱۹۰۰ که امتیاز فوق در ایران به مرحله اجرا درآمد و انحصار کار به فرانسویان داده شد دست دیگر قدرتها و طمع ورزان از غارت آثار ، بقایا و یادمانهای باستانی کشور کوتاه گردید . می دانیم که از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ به خاطر جنگ جهانی اول و کشمکشهایش ، امکان هرگونه کاوشی از باستان شناسان در ایران سلب شده بود . انگلستان در سال ۱۹۱۸ ایران را اشغال کرد و قصد نداشت به فرانسویان اجازه باستان شناسی در ایران دهد . آشکارترین جنبه این وقایع به رغم انحصار فرانسه و تقلای جسورانه شان برای ورود به عرصه آثار باستانی بین النهرین ، این بود که بین ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۴ هیچ کاوشی توسط آنان تحقق نیافت . گویا ایرانیان توانسته بودند مانع کاوشهای آنان در این دوره بشوند . امتیاز انحصاری فرانسویان عملاً به حفظ گنجینه‌های باستانی ایران کمک کرد . بدین معنا که تا سی سال پس از امضای معاهده بین ایران و فرانسه کاوشی قابل ذکر صورت نگرفت . دولت فرانسه در سال ۱۹۲۳ فرد دیگری را به جانشینی دومورگان برگزید و با این کار قصد خود را برای از سرگیری کاوشها نشان داد ، اما فرد مذکور از دنیا رفت و تا دو سال بعد نیز جانشین دیگری از طرف دولت فرانسه معرفی نشد . قطعاً کوتاه کردن دست انگلیسیها و روسها از باستان شناسی در ایران یکی از اهداف اصلی معاهده ۱۹۰۰ بوده است . بین النهرین در قرن نوزدهم عرصه چپاول قدرتهای بزرگ قرار گرفته

بود و امتیازی که ایران به فرانسه داد مصونیت و امنیت باستان‌شناسی را به مدت سی سال در ایران امتداد بخشید.

تقلا برای تصاحب آثار باستانی بین‌النهرین (۱۸۴۵-۱۹۱۴)

در کتاب بازپس‌گیری غارتهای گذشته^{۱۳} به قلم برناردسون، چپاول آثار باستانی بین‌النهرین به دست مؤسسات فرانسوی، انگلیسی، آلمانی و امریکایی در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به تفصیل شرح داده شده است. او در بخشی از کتابش با عنوان تقلائی نفرت‌انگیز^{۱۴}، روایت می‌کند که کشورهای مختلف از اوایل دهه ۱۸۵۰ تا آغاز جنگ جهانی اول، برای تصاحب محللهای حفاری در بین‌النهرین، چگونه در رقابتی زشت از سر و کول هم بالا می‌رفتند. هنری آستین لایارد^{۱۵} (۱۸۱۷-۱۸۹۴)، تبعه انگلیسی، در نیمه دوم دهه ۱۸۴۰ در منطقه نمرود^{۱۶} دست به کاوش زد. این فرد خوش‌اقبال در اندک مدتی موفق به کشف مقادیر معتابهی آثار باستانی از جمله یک تک ستون هر می سیاه^{۱۷} شد و بلافاصله همه مکشوفاتش را به انگلستان فرستاد. بریتیش میوزیوم در سال ۱۸۵۳ گالری نینوارا که از مکشوفات ارسالی لایارد تشکیل شده بود افتتاح کرد. لایارد در سال ۱۸۴۹ کتابی به نام نینوا و بقایایش^{۱۸} منتشر ساخت که موفقیت حیرت‌انگیزی برایش به ارمغان آورد. او در سفرهای بعدی آثار عمده‌ای کشف کرد که از آن جمله می‌توان به کتابخانه آشور بانیپال، پادشاه آشور اشاره نمود. لایارد در انتقال کشفیاتش به بریتیش میوزیوم درنگ نمی‌کرد.

۷۶

فرانسه که نمی‌خواست از قافله غارتگری انگلیسیها عقب بماند در سال ۱۸۴۰ پل امیل بوترا را به عنوان کنسول در بین‌النهرین منصوب کرد و به موصل گسیل داشت. او در کاوشهایش مقادیر عظیمی آثار و اشیاء باستانی کشف کرد و البته مانند دیگران در ارسال سریع آنها به فرانسه تردیدی به خود راه نداد.

امریکاییها نیز خیلی زود به قافله غارتگران ملحق شدند. ادوارد رابینسون در فاصله سالهای ۱۸۴۲ و ۱۸۴۳ انجمن خاورشناسی امریکا (AOS)^{۱۹} را تأسیس کرد. ورود امریکا به عرصه باستان‌شناسی بین‌النهرین در نیمه دوم قرن نوزدهم شتاب گرفت.

با پایان یافتن جنگهای داخلی امریکا «صندوق اکتشافات فلسطین»^{۲۰} تأسیس شد و چارلز الیوت نورتون از دانشگاه هاروارد در سال ۱۸۷۹ مؤسسه باستان‌شناسی امریکا را تأسیس کرد. جان پونت پیترز، از روحانیان کلیسای اسقفی، در سال ۱۸۸۶، با تأسیس «صندوق اکتشافات بابل»^{۲۱} (BEF) ارتباط و همکاری تنگاتنگی با دانشگاه پنسیلوانیا ایجاد کرد. از شرحی که برناردسون از نخستین هیئت اعزامی دانشگاه پنسیلوانیا به خاورمیانه در دهه ۱۸۸۰



می‌دهد چنین بر می‌آید که ورود دانشگاه پنسیلوانیا به ایران در دهه ۱۹۳۰ منجر به تغییر و تحول زیادی نشد.

دست امریکاییها از همان ابتدا پراز پول و اعتبار بود ولی از حمایت و پشتیبانی دیپلماتیک برخوردار نبودند. نزدیک شدن به دهه ۱۹۲۰ اوضاع را به کلی تغییر داد و تا دهه ۱۹۳۰ دولت امریکا از هیئتهای باستان‌شناسی حمایت دیپلماتیک می‌کرد. تأسیس دانشگاه شیکاگو و مؤسسه خاورشناسی پیش از دهه ۱۹۲۰ با حمایت مالی راکفلر نقشی مهم و مؤثر در

باستان‌شناسی ایران، بین‌النهرین و مصر ایفا کرد. یک تیم امدادسانی در پاییز ۱۹۱۸ برای کمک به قربانیان قحطی بزرگ ۲۲ سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ به ایران آمد. این تیم به سرپرستی هری پرات جودسون، رئیس دانشگاه شیکاگو، در راه بازگشت به امریکا با توقف در بغداد از بین‌النهرین نیز دیدن کرد. سرلشکر ویلیام مارشال، فرمانده ارتش اشغالگر انگلیس در بین‌النهرین در نامه‌ای که به لندن فرستاد نوشت که مقصود اصلی امریکاییها از سفر به ایران نه امدادسانی به قحطی زدگان بلکه کسب امتیازات نفتی بود. با توجه به انتساب جودسون به راکفلرها و شرکت استاندارد اوایل، سوءظن این افسر انگلیسی قابل درک است. البته چنین به نظر می‌رسد که انگیزه واقعی جودسون از سفر به ایران شکار آثار باستانی ایران بود و نه کسب امتیازات نفتی. چندی پس از بازگشت جودسون به امریکا جان دی. راکفلر پسر، مؤسسه خاورشناسی را که نقش عمده‌ای در غارت آثار باستانی برعهده گرفت، در سال ۱۹۱۹ تأسیس کرد.

آلمانیها نیز تا سال ۱۹۰۰ در تلاش برای سلطه بر آثار باستانی بین‌النهرین یک پای قضیه بودند. ارنست هرتسفلد یکی از شخصیتها و عوامل اصلی آلمان در این امر است. این کشور در سال ۱۸۹۹ توافق نامه‌ای پنهانی با ترکیه امضا کرده بود که به موجب آن، مکشوفاتش را به سهم مساوی با دولت ترکیه تقسیم می‌کرد. آلمانیها از سال ۱۸۹۷ در تلاش بودند همانند امتیاز انحصارطلبانه‌ای که فرانسویها از ایران گرفته بودند امتیاز کاوشهای باستان‌شناختی در بین‌النهرین را از ترکیه بگیرند. با اینکه چنین امتیازی هرگز به آنان داده نشد اما در چندین محوطه باستانی اقدام به کاوش و جست و جو کردند.

بریتانیا با تصرف بین‌النهرین در سال ۱۹۱۷، آثار باستانی این منطقه را به تملک خود درآورد. آنان باید بلافاصله تکلیف شمار زیادی از آثار مکشوفه و به جای مانده از کاوشهای آلمانیها را مشخص می‌کردند. هرتسفلد و سار (Sarre) ۱۰۵ صندوق پر از عتیقه‌جات از خود به جا گذاشته بودند. انگلیسیها صندوقها را در سال ۱۹۲۱ به عنوان غنیمت جنگی به انگلستان فرستادند. هرتسفلد که برای بازدید و بررسی آن آثار به انگلستان دعوت شده بود ساده‌لوحانه درخواست کرد آنها را برای تیمار و مراقبت^{۲۳} به برلین بفرستند زیرا امکانات مناسبی در آن شهر برای این مقصود مهیا بود. انگلیسیها مانند او ساده نبودند تا چنان نفیسی را به برلین تقدیم کنند. خروج و صادرات بی‌نظم و نسق آثار باستانی در نیمه دوم قرن نوزدهم، صدای اعتراض عثمانیها را درآورد تا جایی که برای انضباط بخشیدن به این امر مجبور شدند با وضع قانون، ضمن جلوگیری از این کار، صادرات آنها را منوط به اخذ مجوز کنند. دولت عثمانی در سال ۱۸۷۴ نخستین قانون ناظر بر آثار باستانی را تصویب کرد و کلیه کاوشهای باستان‌شناختی در قلمرو امپراتوری را به موجب آن قانون در حیطه وظایف و اختیارات وزارت معارف گنجانده. مهم‌ترین ماده قانون مذکور تصریح در تقسیم مساوی مکشوفات بین تیم کاوشگر، مالک و دولت بود. بنا بر قانون ۱۸۸۴، مالکیت کلیه آثار باستانی مکشوفه متعلق به دولت بود و از سال ۱۹۰۶ نیز خروج آثار و نفایس بدون اخذ مجوز ممنوع گردید. با وجود قوانینی که دولت عثمانی برای حفظ و حراست از آثار و یادمانهای باستانی خود وضع نمود، اما قدرتهای غربی مالکان واقعی آثار باستانی بین‌النهرین محسوب می‌شدند. قوانین متعدد و رنگارنگ ناظر بر آثار باستانی نتوانسته بود مانع غارت آنها در قرن نوزدهم شده، ریشه چپاولگری را بخشکاند. برناردسون می‌گوید حجم آثار غارت شده از عراق در قرن نوزدهم در کل منطقه نظیر و ماندی نداشت. با تصرف خاور نزدیک به دست انگلیسیها در جنگ جهانی اول، تاراج بین‌النهرین به مرحله‌ای جدید و البته گسترده‌تر وارد شد:

انگلیسیها ظرف سالهای ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۱ با اعمال زور و قدرت سیاسی و تحمیل نظریاتشان در وضع قوانین، قلمرو خود را به دیگران گوشزد کرده سازوکاری را بنا نهادند که خروج آثار باستانی مکشوفه را در سطحی وسیع ممکن می‌ساخت. حیل‌های که در قالب یک منطق صوری برای توجیه قانون‌گذاریها به کار می‌رفت ارزش و اهمیت جهانی آثار را ملاک قرار داده با این بهانه استدلال می‌کرد که تعلق آنها به موزه‌های پاریس و نیویورک نه تنها کمتر نیست بلکه به مراتب بیشتر از موزه‌های بغداد است.

با استقلال عراق، تحولاتی در این زمینه به وقوع پیوست. عراقیها در اوایل دهه ۱۹۳۰ با اتخاذ مواضعی محکم در قبال مالکیت خود، قانون جدید و سخت‌گیرانه‌تری را تصویب کردند

غارت بزرگ

که در آن بر تعلق کلیه آثار باستانی به ملت عراق تأکید شده بود. باستان‌شناسی ایران و بین‌النهرین در دو دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ بسیار شبیه به هم‌اند، اما از این شباهت نباید تعجب کرد زیرا ایران و عراق هر چند در صورت ظاهر مستقل می‌نمودند، در واقع مستعمرات انگلستان محسوب می‌شدند.

گشایش درهای ایران به روی باستان‌شناسان خارجی

محمدقلی مجید در باب بررسی اسناد و مدارک وزارت امور خارجه امریکا می‌گوید:

هنگامی که اوراق و اسناد وزارت امور خارجه امریکا را زیر و رو می‌کردم به اسنادی در باب باستان‌شناسی ایران برخورددم. با مطالعه این اسناد می‌توان روایت و شرح تاراج آثار و کشفیات باستانی ایران در سالهای ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ به دست امریکاییها را نوشت. این یکی از ابعاد مجهول تاریخ باستان‌شناسی ایران است که مورد بی‌مهری و بی‌اعتنایی قرار گرفته است. مثلاً در کتابهای مفصل و مصوری که عکسهایشان را دو شخصیت اصلی دخیل در کاوشهای علمی در ایران در سالهای ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۹ - یعنی ارنست ای. هرتسفلد^{۲۴} و اریش اف. اشمیت^{۲۵} (۱۸۹۷-۱۹۶۴) - گرفته‌اند حتی به راه و روشها و ترفندهای تصاحب مجموعه عظیمی از مصنوعات هنری ایران توسط مؤسسه خاورشناسی دانشگاه شیکاگو اشاره‌ای هم نشده است چه برسد به بحث و تشریح! در کتابها و نشریات متعددی که موزه هنری متروپولیتن در دهه ۱۹۸۰ منتشر ساخت و در آنها فهرست موجودی غنی و پرو پیمان خود از آثار هنری دوران ساسانی و اسلامی را اعلام کرد نیز ذکری از اعزام هیئتهای کاوشگر موزه متروپولیتن به فارس و خراسان در دهه ۱۹۳۰ نرفته است. یک جای کار در این ماجراها می‌لنگیده که موزه‌ها قصد جلب توجه دیگران به آنها را نداشته‌اند.

این ایراد تنها به اسناد و مدارک مربوط به باستان‌شناسی ایران اختصاص ندارد. برناردسون از آثار مدعی توصیف باستان‌شناسی این گونه انتقاد می‌کند:

بسیاری از تاریخهای باستان‌شناسی صرفاً برای عوام نوشته شده‌اند. از سبک نگارش، گزینش عناوین و شیوه‌های پژوهشی می‌توان به خوبی چنین قصد و غرضی را دریافت. مثلاً اکثر تاریخها محصول پژوهشهای پرمایه و با اصالتی نیستند که به دنبال مشورت با منابع دست اول و نظرخواهی از آنها فراهم آمده باشد، بلکه نویسندگانشان از روایت‌های پراکنده دست دوم استفاده کرده‌اند... و نتیجه این شده است که نظریه‌ها، روایتها و تفسیرهای مشابهی بارها و بارها باز یافت شده‌اند.

برناردسون سپس روی بدترین نقیصه‌های مآخذ و مراجع موجود تاریخ باستان‌شناسی

خاورمیانه دست گذاشته و می گوید:

به رغم نقش محوری باستان‌شناسی خاورمیانه، پژوهشهای معتبر و علمی اندکی در این باب نگاشته‌اند... آنچه بیشتر به چشم می خورد شرح زیباییها و لذت حاصل از کاوش و کشفیات چشم نواز است... اکثر قریب به اتفاق مطالعات و پژوهشهای موجود از منظر باستان‌شناختی به سوژه خود نگرسته مسائل و مشکلات نظری و فنی باستان‌شناسان اولیه را با شرح مفصلی از کاوشها و کشفیات مختلف و متعدد ارائه می کنند و کوشیده‌اند قدرشناسی عمیق و غلو شده‌ای از نقش شخصیت‌های منفرد به نمایش گذارند.

در کتاب غارت بزرگ آثار باستانی ایران از ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ کوشیده شده با استفاده از منابع دست اول و موثق و مرور اسناد موجود در بایگانیها، نارساییهای منابع و مآخذ موجود تاریخ باستان‌شناسی اصلاح شود.

نویسنده در اثبات اعتبار مدعیات خود می نویسد:

همان طور که خاطر نشان کردم، کتاب من برخلاف مراجع و مآخذ موجود، بر منابع و مستندات دست اول متکی است. از شیوه‌های موزه‌ها در تصاحب مقادیر فراوانی از گنجینه‌ها و آثار باستانی ایران با صرف هزینه‌های بسیار اندک شرح مفصلی داده‌ام. آنچه نوشته‌ام داستانی است که سر و صدای زیادی بلند خواهد کرد و با دامن زدن به التهابات سیاسی قطعاً نقش تعیین کننده‌ای در آینده روابط ایران و امریکا خواهد داشت. در این تحقیق ثابت کرده‌ام که روابط امریکا با ایران از همان نخستین روزهای دخالتش در این کشور بر زور، استثمار و نابرابری بنا شده است. چون بسیاری از اقلامی که امریکاییها از ایران برده‌اند به طرق خلاف قانون تصاحب شده است لذا بحث استرداد و مرمت آنها دیر یا زود باید پیش کشیده شود. برخی از کشورهای خاورمیانه مدتی است که به این موضوع وارد شده‌اند. روزنامه «الثوره» عراق در سال ۱۹۸۰ نوشت که دولت با توسل به سازمان ملل خواستار استرداد آثار باستانی اش شده است. صدام در ملاقات با وزیر امور خارجه فرانسه، استرداد لوح حمورابی را از موزه لوور خواسته بود. با اینکه لوح مذکور در استان ایلام ایران کشف شده بود و نه در عراق، صدام به وضوح اعتقاد داشت آن لوح جزء داراییهای عراق است.

۸۰

غارت آثار باستانی ایران (۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱)

با وجودی که باستان‌شناسی ایران در انحصار فرانسویان بود اما برخلاف مصر و بین‌النهرین، که بی‌رحمانه به دست اجانب از گنجینه‌های کهن خود تهی می شدند، کاوشهای قابل ذکری توسط فرانسویان صورت نگرفت. امتیاز انحصارطلبانه فرانسویها که با صفت غیرعادلانه از

سوی امریکاییها و آلمانیها به شدت انتقاد می شد در عمل تمهید یا به عبارتی دیگر توفیقی اجباری بود که بسیاری از گنجینه های هنری و باستانی ایران را از گزند چپاول و سرقت اجانب در امان و محفوظ نگاه داشت. تأسیس سلسله پهلوی در سال ۱۹۲۵ درهای ایران را به سرعت به روی باستان شناسان خارجی گشود. این اتفاق به دنبال الغای امتیاز انحصاری فرانسه در اکتبر ۱۹۲۷ و تصویب قانون آثار باستانی در نوامبر ۱۹۳۰ رخ داد. چندین موزه امریکایی با مغتنم شمردن این فرصت تازه و با اعتقاد به اینکه باستان شناسی در ایران شاهد موفقیت های درخشانی خواهد بود، به نیت زیر و رو کردن خاک ایران به این ناحیه آمدند. هوراس اچ. اف. جین^{۲۶} مدیر موزه دانشگاه پنسیلوانیا در نامه ای که در سال ۱۹۳۱ به والاس اسمیت موری، رئیس اداره خاور نزدیک وزارت امور خارجه امریکا نوشت از گشایش درهای ایران برای نخستین بار به روی باستان شناسان خارجی، به فرصتی کم نظیر یاد می کند. اریش اف. اشمیت، سرپرست هیئت اعزامی موزه دانشگاه پنسیلوانیا به ایران که در دامغان به کاوش پرداخت در سال ۱۹۳۱ از ایران با عبارت «بهشت بکر باستان شناسان» یاد کرد.

در کتاب غارت بزرگ آثار باستانی ایران از ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱، غارت آثار باستانی و گنجینه های هنری ایران به دست موزه ها و اتباع امریکایی از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ شرح و کوشش شده راه و روش و ترفندهای امریکاییها برای تصاحب آثار باستانی گران سنگ ایران در ازای صرف هزینه ای بسیار ناچیز با ارائه مدارک و مستندات بیان شوند. نویسنده کتاب دیدار خود از چند موزه را چنین تعریف می کند:

من از موزه هایی مانند موزه هنر در نیویورک و موزه های متعدد اسمیتسونیان در واشنگتن دیدن کرده ام. امری که در همه آنها مرا بی نهایت به حیرت انداخت این بود که موزه های مذکور تقریباً تمام آثار باستانی و مصنوعات هنری ایران را در فاصله زمانی ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ تصاحب کرده بودند. بویژه متوجه شدم موجودی عظیم اشیاء دوران ساسانی و اسلامی از جمله سفالینه های به غایت منحصر به فرد و ارزشمند نیشابور در موزه متروپولیتن همگی در دهه ۱۹۳۰ به تملک این موزه درآمده اند. یک محراب بزرگ ۱۴۰۰ ساله از جنس کاشی لعابی متعلق به اصفهان پیش از سایر اشیاء توجهم را به خود جلب کرد. این محراب نیز در همان دهه ۱۹۳۰ به این موزه منتقل شده بود، اما اثر هنرمندانه ای به این بزرگی که حدود ۱۳۰۰ سال در یکی از مساجد اصفهان آرام گرفته بود چگونه از نیویورک سر در آورده است؟

از چه راهی و با چه ترتیباتی توانسته اند این محراب را از یک کشور مسلمان غیرتمند خارج کنند؟ با مطالعه اسناد وزارت امور خارجه امریکا پی بردم این محراب در زمره اشیاء و مصنوعات مذهبی توسط بانندی از دزدان در دهه ۱۹۳۰ به سرقت رفته است.

به گزارش چارلز سی. هارت، سفیر امریکا در ایران، مژنون ردیف اول در سرقت برنامه‌ریزی شده و دقیق از زیارتگاهها و مساجد ایران از باند پوپ - رایینو^{۲۷} می‌باشد. آرتور آپهام پوپ (۱۸۸۱ - ۱۹۶۹) از اتباع امریکا و نیز دلالت عتیقه بود که خیلیها گمان می‌کردند کارشناس هنر اسلامی است. او با خاندان پهلوی بویژه شخص رضاشاه روابط صمیمی داشت. رایینو نیز فروشنده برجسته عتیقه‌جات بود که پوپ از طریق او بسیاری از خریدهایش را سر و صورت می‌داد. یکی از گزارشهای وزارت امور خارجه امریکا در سال ۱۹۴۲ از نحوه تصاحب این محراب توسط موزه هنر متروپولیتن در نیویورک در دهه ۱۹۳۰ حکایت می‌کند و همچنین هویت سارقان را که از باند پوپ - رایینو بودند، تأیید می‌کند. طبق اسناد وزارت امور خارجه امریکا، باستان‌شناسان آلمانی نیز که در دهه ۱۹۳۰ از طرف موزه‌های امریکایی در ایران کار می‌کردند در سرقت و قاچاق آثار باستانی ایران دست داشتند. برخی از اتباع انگلیس هم در بین النهرین دست کمی از آلمانیها و امریکاییها نداشتند. اسناد وزارت امور خارجه امریکا فاش می‌سازد که پروفیسور ارنست ای. هرتسفلد (۱۸۷۹-۱۹۴۷) - بزرگ‌ترین مرجع علمی در مورد ایران باستان - چندین نوبت در آن سالها به اتهام خارج کردن آثار باستانی ایران بدون اطلاع دولت، دستگیر شده بود.

چنانچه در کتاب، با اقامه دلیل و مدرک اثبات شده است، تاراج گسترده گنجینه‌های ایران از ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ فقط با کمک و ارشاد دولت امریکا و رضایت و هم‌دستی رژیم تازه‌پای پهلوی در ایران امکان‌پذیر می‌بود. دولت امریکا به دفعات رأساً وارد عمل شد تا دولت ایران را مجبور کند مقادیر عظیمی از مکشوفات باستان‌شناختی را به مؤسسه خاورشناسی دانشگاه شیکاگو هبه کند!! اسناد وزارت امور خارجه امریکا کاملاً گویای این مطلب است که مؤسسه خاورشناسی قانوناً و اخلاقاً هیچ حقی در مطالبه و تصاحب اشیاء مکشوفه در تخت جمشید نداشت. دیپلماتهای امریکایی نیز در برهه‌هایی که به صراحت سخن گفته‌اند به اصطلاح با صداقت تمام به این خطاکاریها اعتراف کرده‌اند.

ایران در جنگ جهانی اول و قحطی بزرگ (۱۹۱۷-۱۹۱۹)

ناپدید شدن آثار باستانی ایران را باید در بروز جنگ جهانی اول و از دست رفتن استقلال ایران پس از آن، ریشه‌یابی کرد. با وجود اعلان بی‌طرفی ایران در جنگ، متأسفانه خاک ایران عرصه تاخت و تاز دولتهای متخاصم گردید. در اوایل جنگ یعنی در نوامبر ۱۹۱۴ که بریتانیا استان خوزستان در جنوب ایران را اشغال کرد بی‌طرفی ایران نقض شد. انگلیس و روسیه در توافقی محرمانه در ژانویه ۱۹۱۵ ایران را بین خود تقسیم کردند.^{۲۸}

منطقه بی طرف^{۲۹} که پیش تر در توافق ۱۹۰۷ بین دو دولت اشغالگر تعیین شده بود به بریتانیا رسید. روسیه در ازای این بخشش، قول قسطنطنیه و تنگه های داردانل را گرفت. بنابراین انگلیسیها نیمه جنوبی ایران را در ازای وعده ای توخالی به روسها، از آن خود کردند. این دو قدرت از آن پس به شدت و با اتمام ویژه مشغول تثبیت سلطه خود در حوزه های اشغالی شان شدند. تصرف بین النهرین به دست انگلستان (بغداد در یازدهم مارس ۱۹۱۷ به چنگ انگلیسیها افتاد)، انقلابهای مارس و اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه و لشکرکشی امریکا به نفع متفقین در سال ۱۹۱۷ اوضاع را به کلی دگرگون کرد و امکانات و فرصتهای تصورناپذیری در ایران و خاور نزدیک فراهم ساخت. روسیه تزاری، رقیب تاریخی انگلیس، ناگهان از صحنه کنار کشید. پیاده شدن نیروهای امریکایی در اروپا به انگلیسیها امکان داد شمار زیادی از نیروهایشان را از اروپا به خاورمیانه گسیل دارند. چنانچه در پیامهای دیپلماتیک ارسالی از ایران ذکر شده، انگلیس به تنهایی در آوریل ۱۹۱۸ چهارصد هزار نیرو در بین النهرین مستقر کرده بود. به هر روی، با فروپاشی روسیه تزاری، شکست ترکیه عثمانی و تصرف بین النهرین در سال ۱۹۱۸ به دست انگلیسیها، ایران که اکنون به شدت در موضع ضعف قرار داشت کاملاً در محاصره افتاد. انگلیسیها از اواخر ۱۹۱۷ اشغال منطقه متعلق به روسیه در ایران را آغاز کردند و تا تابستان ۱۹۱۸ تمام ایران را به اشغال خود درآوردند.

جنگ جهانی اول و در پیامدش قحطی سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ مصیبت بارترین فجایع تاریخ ایران بودند که هجوم مغول در قرون وسطی در قیاس با آن کوچک می نماید. نبردهای سنگین در مناطق وسیعی از ایران ارمغانی جز فلاکت و ویرانی برای مردم نداشت. در اثر قحطی و بیماریهای ناشی از آن از پاییز ۱۹۱۷ تا تابستان ۱۹۱۹ نیمی از جمعیت ایران به کام مرگ افتادند، که این مصیبتی بود با ابعادی غیرقابل تصور.^{۳۰} ایران در جنگ جهانی اول درگیر نبود اما با نابودی نیمی از جمعیتش که در هیچ کشور دیگری سابقه نداشت متحمل تلفات هولناکی شد. ابعاد مصیبتی بدین وسعت را که نیازمند تفسیر و تبیین است تاکنون در پرده ابهام نگاه داشته اند. در صورتی می توان تاریخ وقایع ایران در سالهای پیش و پس از ۱۹۱۸ را به درستی دریافت که اسباب و پیامدهای این قحطی به روشنی تحلیل و درک شده باشد.

کودتای ۱۹۲۱ و ظهور رژیم پهلوی

انگلستان بعد از آنکه توانست ایران را با قدرت نظامی به انقیاد خود درآورد، تلاش کرد تسلط خود بر منابع نفتی و همه ارکان آن را برای همیشه و به طور کامل تثبیت کند. این هدف با حاکمیت یک دیکتاتور نظامی تحقق یافت که به واسطه کودتای ۲۲ فوریه ۱۹۲۱ (سوم اسفند

(۱۲۹۹) به قدرت رسیده بود. اسناد وزارت امور خارجه امریکا که به تازگی منتشر شده است دست نظامیان انگلیسی و کارمندان سفارت انگلیس را در طراحی و رهبری کودتای رضاخان رو کرده‌اند. زندگی سیاسی رضا میرپنج، افسر گم نام و بی سواد قزاق، از این نقطه آغاز شد. او پس از کودتا به رضاخان، سردار سپه و سرانجام رضاشاه پهلوی شهره گشت. رضاخان در طول سالهای ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵ با حمایت سیاسی و مالی انگلیسیها به دیکتاتور نظامی بالفعل ایران تبدیل شد. کودتای دیگری با حمایت انگلیسیها در دسامبر ۱۹۲۵ رضاخان را قادر ساخت تا سلسله قاجار را از سلطنت خلع کند و خود شاه ایران شود. این دیکتاتور خشن نظامی به هیچ وجه مشروعیت و پشتوانه مردمی نداشت و بقای خود را به حمایت اجانب گره زده بود. لذا از این رهگذر در برابر فشارهای دیپلماتیک و سیاسی خارجی در موضع ضعف قرار داشت و از تبلیغات منفی اجانب علیه خود به وحشت می افتاد. انگلیسیها، امریکاییها، روسها و حتی فرانسویها با علم به ضعف رژیم پهلوی، فرصت را مغتنم شمرده امتیازاتی گرفتند که یک حکومت مستقل و متکی بر حمایتهای مردمی هرگز بدانها تن نمی داد.

امتیازات خارجی (۱۹۲۵-۱۹۴۱)

۸۴

مشخص ترین امتیازاتی که دولت ایران به اجانب داد قرارداد نفتی ۱۹۳۳، امتیاز ماهی گیری و شیلات دریای خزر به روسها در سال ۱۹۲۷ و امتیازات باستان شناختی به موزه های امریکایی بود که هر چند مانند دو امتیاز اول بر سر زبانها نیفتاد اما بی شک اهمیتشان کمتر نبود. با وجودی که اسناد و مدارک مکتوبی موجود نیست، استنباط می شود که بین این سه قدرت بر سر تقسیم ارزشمندترین منابع و ثروتهای ایران - آثار باستانی، نفت و خاویار - اتفاق نظر واقعی وجود داشت. در حالی که امریکاییها موزیانه از صنعت نفت و خاویار ایران کنار کشیده بودند، انگلیسیها و روسها نیز متقابلاً در قضیه کاوشها و آثار باستانی ایران دخالت نمی کردند. تنها فرد انگلیسی که در دهه ۱۹۳۰ در حوزه باستان شناسی ایران کار می کرد سر آرل اشتاین بود. وجود وی در مقایسه با چندین هیئت عمده باستان شناسی امریکایی در ایران چیزی به حساب نمی آمد. ضمن آنکه بخشی از کار اشتاین در ایران به نمایندگی از دانشگاه هاروارد صورت می گرفت؛ سایر باستان شناسان انگلیسی در ایران در استخدام موزه ها و مؤسسات امریکایی بودند. سفارت انگلیس در تهران، کار سر آرل اشتاین را تسهیل می نمود. نمی توان باور کرد به چالش نکشیدن سلطه انگلیسیها بر نفت ایران از سوی امریکاییها و نق نزدن انگلیسیها به تسلط امریکاییها بر باستان شناسی ایران صرفاً یک اتفاق یا تصادف ساده بوده است.

امر غربی است که افسار سیاسی و نظامی ایران به دست انگلیسیها افتاده بود، اما

غارت بزرگ

باستان‌شناسی ایران از سال ۱۹۲۵ به بعد تقریباً به طور کامل تبدیل به یک حوزه امریکایی شد! به استناد دلایلی می‌توان باور کرد که اعطای امتیاز باستان‌شناسی ایران به امریکا در ازای ممانعت انگلیسیها از اعطای امتیاز نفت شمال به امریکاییها بود. انگلیسیها قاطعانه می‌خواستند از نفوذ امریکاییها در حوزه نفت ایران جلوگیری کنند. اکنون که امریکا از نفت ایران محروم شده بود دسترسی انحصاری به آثار باستانی ایران برایش نوعی دلخوشی محسوب می‌شد. روسها برای اینکه از این سفره بی‌نصیب نمانند کنترل شیلات ایران در دریای خزر، از جمله صادرات پرمفعت خاویار را خواستار شدند.

آرتور چستر میلسپو، مستشار مالی و رئیس کل مالیه ایران، که در سال ۱۹۲۷ به خواست رضاخان برکنار شد اعطای امتیاز شیلات به روسیه در سال ۱۹۲۷ را به فروش کامل حقوق و منافع ایران توصیف کرده است. ایران تا سال ۱۹۵۲ در دوران نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق که تاریخ امتیاز فوق خاتمه یافت، نتوانست کنترل خود را بر ماهی‌گیری و شیلات خزر به دست آورد.

۸۵

اعطای این امتیازات مساوی بود با اتلاف بی‌حد و اندازه منابع و ثروتهای ایران. میلسپو خسارات وارده را با چنین عبارتی توصیف کرده است: دوشیدن کامل ایران به دست رضاشاه. به مدت بیست سال (۱۹۲۱-۱۹۴۱) نه تنها کل درآمدهای نفتی ایران صرف خرید اسلحه و مهمات می‌شد بلکه دست کم شصت تا ۶۵ درصد بودجه سالیانه دولت (به استثنای درآمدهای نفتی) را صرف تجهیز ارتش و پلیس می‌کردند. دامنه و وسعت اتلاف ثروتهای ایران دل‌هر صاحب‌خردی را به درد می‌آورد. اگر آن درآمدها برای تعلیم و تربیت مردم، اصلاح زیربناها و توسعه صنعتی و کشاورزی هزینه می‌شد امروز ایران را در ردیف کشورهای جهان سوم نمی‌دیدیم. رضاشاه در سال ۱۹۴۱ در حالی ایران را ترک گفت که ۸۵ تا ۹۰ درصد مردم ایران بی‌سواد بودند. ۳۷ سال بعد که پسر و جانشینش، محمدرضا از ایران رانده شد، علی‌رغم شعار تمدن بزرگش، حدود نیمی از ایرانیان در ظلمت بی‌سواد ماندند. در اینجا می‌توان فهمید چرا ایران با پیشینه تاریخی و فرهنگی کهن و غنی و منابع سرشار طبیعی توسعه نیافت.

روس و انگلیس در ۲۵ اگوست ۱۹۴۱ به بهانه حضور اتباع آلمانی در ایران و تهدید آنها برای متفقین، بار دیگر خاک ایران را به اشغال خود درآوردند. کل آلمانیهایی که در سال ۱۹۴۱ در ایران بودند به حدود پانصد تا ششصد نفر می‌رسید؛ و نشانه‌ای هم دال بر تمایل رضاشاه به آلمان دیده نمی‌شد. زیرا او مهره‌ای بود که انگلیسیها بر تخت پادشاهی ایران نشانده بودند و با حمایت آنها بیست سال حکومت کرد. مضاف بر اینکه مبالغ کلانی پول در بانکهای لندن گذاشته بود. و جالب‌تر اینکه شمار نیروهای اشغالگر انگلیسی در ایران بر شمار نیروهای روس هم

می‌چربید. با تمام شدن تاریخ مصرف رضاشاه و احتمال ناآرامی و انقلاب در کشور، بار دیگر او در کودتایی انگلیسی از سلطنت خلع شد و پسرش در سپتامبر ۱۹۴۱ به جای او نشست. دیکتاتور ایران در سپتامبر ۱۹۴۱ سوار بر یک کشتی انگلیسی و تحت‌الحفظ از ایران رفت و بقیه سالهای عمرش را نیز زیر سلطه انگلیس به آخر رساند.

قتل امبری، آرتور آپهام پوپ و والاس اسمیت مورای

حادثه قتل رابرت ویتنی امبری^{۳۱} (۱۸۸۳-۱۹۲۴)، نایب کنسول امریکا در تهران، در ۱۸ جولای ۱۹۲۴ به دست جمعیتی از افراطیون مذهبی، تأثیر مهمی بر روابط ایران و امریکا گذاشت. او از کارمندان توانمند وزارت امور خارجه و از دوستان نزدیک آلن دبلیو دالس، رئیس آینده‌سیا، بود که در آن مقطع ریاست اداره خاور نزدیک وزارت امور خارجه را برعهده داشت. بدون شک قتل امبری نتیجه یک دسیسه بود. نکته قابل توجه، گزارش امبری به تاریخ ۱۴ جولای ۱۹۲۴ از تظاهرات ضدبهاثیت است. در آن تصریح شده بود که جمعیت از سوی دولت تحریک و پشتیبانی می‌شدند. خیلیها از همان ابتدا بو برده بودند که امبری قربانی رقابت امریکا و انگلیس بر سر نفت ایران شد. چارلز سی. هارت^{۳۲} سفیر امریکا در ایران حدود شش سال بعد از واقعه قتل امبری عبارت ذیل را در گزارشش درج کرد:

او [مکس دیکسون، نماینده کمپانی نفتی هاریمن] نیز می‌گفت که تیمورتاش [وزیر دربار] و میرزا عبدالحسین خان دیبا، از درباریان، هر دو اظهار داشته‌اند که مرحوم امبری، نایب کنسول سفارت امریکا از قرار معلوم به تحریک و با دسیسه آقای تی. لاوینگتون جکز، رئیس فعلی شرکت نفت ایران و انگلیس به قتل رسیده است؛ و به آقای مکس پیشنهاد کرده بودند تحت حمایت پلیس باشد که وی نپذیرفته بود.

آرتور آپهام پوپ^{۳۳}، پس از مرگ امبری وظیفه تبلیغ، بازارگرایی و معرفی رژیم پهلوی در امریکا را پذیرفته بود. دلیلی که مرگ امبری به دست افراطیون مذهبی را بی‌اعتبار می‌کند این واقعیت است که پوپ ظرف چهل سال بدون مواجه شدن با هیچ اعتراض و آسیبی، تمام زیارتگاهها و اماکن مقدس ایران را در دسترس داشت و بی‌آنکه کمترین مزاحمتی برایش فراهم شود از آنها عکس می‌گرفت. اسناد وزارت امور خارجه امریکا فاش می‌سازند که ورود پوپ به ایران در تابستان ۱۹۲۵، درست یک سال بعد از مرگ امبری، حاکی از سیطره کامل امریکا بر آثار باستانی ایران بوده است. پوپ که خود را در آن مقطع با عنوان «مشاور سرپرست هنر محمدی (اسلامی)» در مؤسسه هنر شیکاگو معرفی کرده بود و بعضیها او را کارشناس هنرهای دستی اسلامی و ایرانی تلقی می‌کردند فقط یک دلال عتیقه‌جات بود. او پس از ورود به ایران در

غار ت بزرگ

ابتدا با کمک سفارت امریکا در تهران ، روابط نزدیکی با رژیم پهلوی برقرار کرد. چنانچه در اسناد وزارت امور خارجه امریکا ذکر شده است پوپ در سرقت برنامه ریزی شده آثار هنری زیارتگاهها و اماکن مذهبی ایران دست داشت . مصداق غارت اماکن مذهبی صرفاً به سرقت محرابها و فروش آنها به موزه های امریکایی منحصر نبود. به نوشته اسناد، پوپ با برگزاری نمایشگاه سال ۱۹۳۱ در لندن و ارائه آثار هنری ایران در آن نمایشگاه مرحله بالاتر و تأسف انگیزتری را در غارت گنجینه های هنری ایران گشود. چارلز سی. هارت ، سفیر امریکا ، در گزارش خود آورده بود که آثار هنری به امانت گرفته شده از زیارتگاهها و مساجد هرگز به صاحبان اصلی شان مسترد نشد. تاراج گنجینه های هنری ایران به دست پوپ و هم دستانش تنها با تجاهل ، تبانی و شراکت مستقیم رژیم پهلوی بویژه شخص رضاشاه عملی شده بود. پوپ با دفاع از رژیم پهلوی و تبلیغاتی که به نفع آن می کرد در برابر ، راحت و بی دردسر به گنجینه های هنری ایران چنگ می انداخت . در ذکر مصداق فساد و تباهی رژیم پهلوی همین بس که پوپ از این سو به سرقت و قاچاق گنجینه های هنری ایران اشتغال داشت ، ولی به دستور مستقیم رضاشاه در سال ۱۹۳۵ ، خود و همسرش ، فیلیس اکرمین ، به پاس خدمات فرهنگی به ایران ! مفتخر به دریافت نشان افتخار ویژه شدند. در اسنادی که به تازگی از طبقه بندی وزارت امور خارجه امریکا خارج شده است ، بازبینی کامل سوابق پوپ و کارهایش در ایران توصیه شده است . از خاکستر قتل امبری ، والاس اسمیت مورای^{۳۴} برخاست که تا بیست سال در تعیین سیاستهای امریکا و جهت دهی به خط مشی این دولت در قبال ایران نقش کلیدی و حساسی ایفا نمود. این شخص در آوریل سال ۱۹۲۲ در مقام منشی سفارت به ایران مأمور شد. جوزف اس. کورنفلد^{۳۵} ، سفیر وقت امریکا در تهران ، استعفایش را در مارس ۱۹۲۴ تسلیم پرزیدنت کالوین کولیدج^{۳۶} کرده بود و از اول سپتامبر همان سال مأموریتش به اتمام می رسید. کورنفلد در پی آن بود تا در انتخابات سال ۱۹۲۴ به ریاست جمهوری امریکا برسد. او مدتی بعد از قتل امبری ، ایران را ترک کرد و بلافاصله مورای به سمت شارژدافر (کاردار) امریکا منصوب گردید. رفع و رجوع قضیه امبری توسط مورای و خدماتش در منصب شارژدافر به اندازه ای وزارت امور خارجه امریکا را خشنود ساخت که وی را به محض بازگشت به واشنگتن در جولای ۱۹۲۵ به اداره امور خاور نزدیک وزارت خانه مأمور کردند و پنج سال بعد در سال ۱۹۳۰ بر کرسی ریاست این اداره تکیه زد. این فرد نقشی محوری در غارت آثار باستانی ایران بازی می کرد.

برای گشایش درهای ایران به روی باستان شناسان خارجی ، ابتدا باید امتیاز انحصارطلبانه باستان شناسی فرانسویان ملغی می شد. دولت امریکا که شوق زیادی داشت سهم عادلانه ای (!)

از باستان‌شناسی ایران را نصیب خود سازد فرانسه را آماج انتقادات و حملات دیپلماتیک خود قرار داد و کوشید این کشور را وادار به ترک انحصارش کند. در فصل سوم کتاب، تلاشهای دیپلماتیک امریکا که منتج به انعقاد قرارداد جدید ایران و فرانسه در اکتبر ۱۹۲۷ شد، آمده است. در قرارداد جدید هرچند فرانسه از حقوق انحصاری اش دست کشید، اما این امتیاز تازه را کسب کرد که مدیر آثار باستانی و عتیقه جات ایران تا بیست سال یک فرانسوی باشد. ضمن آنکه حق کاوش در شوش نیز برای آنان محفوظ ماند. مدیریت اداره عتیقه جات در داخل وزارت معارف پیش بینی شد و آندره گودار^{۳۷} برای تصدی این پست منصوب گردید و در ژانویه ۱۹۲۹ به ایران آمد. گام بعدی در گشایش درهای ایران به روی باستان‌شناسان خارجی، تهیه پیش نویس و تصویب قانون آثار باستانی بود. هر تسفلد و گودار طی رایزنیهایی با پوپ و فردریک وولسین^{۳۸}، نماینده موزه دانشگاه پنسیلوانیا که به منظور کسب امتیازات باستان‌شناختی به ایران آمده بود، قانون جدید آثار باستانی ایران را تهیه و تنظیم کردند.

این اتفاق یکی از نشانه‌های قطعی تسلط اجانب بر ایران در دوران پهلوی اول به شمار می‌آید. قانون مزبور را - که ظاهراً از قانون آثار باستانی مصر اقتباس شده بود و برخی از مواد کلیدی اش با قانون آثار باستانی ده سال پیش عراق شباهت داشت - در نوامبر ۱۹۳۰ به مجلس ایران تحمیل کردند. عراقیها از اوایل دهه ۱۹۳۰ شروع به کوتاه کردن دست باستان‌شناسان خارجی از غارت و چپاول آثار باستانی کشورشان کردند، اما این غارتگریهای حریصانه در ایران تازه شروع شده بود. با مقایسه قوانین آثار باستانی ایران و عراق، نکته‌های روشنگرانه و پندآموزی آموخته می‌شود. طبق قانون آثار باستانی ایران، هیئت دولت اختیار یافت به مؤسسات و موزه‌های خارجی برای کاوشهای باستان‌شناختی مجوز اعطا کند. سپس آثار و اشیای مکشوفه به سهم مساوی بین مؤسسه کاوشگر و دولت ایران تقسیم می‌شد. قانون جدید آثار باستانی که به طرز عجیبی «قانون حفاظت از موارث ملی ایران» نام گرفت، دستاویزی شد تا برای یک دهه گنجینه‌های باستانی ایران در پوشش قانونی به تاراج روند. تصویب قانون آثار باستانی در ایران که تقسیم کشفیات را پیش‌بینی کرده بود حق سهم‌خواهی از کشفیات را به موزه‌ها می‌بخشید. اما تأکید می‌کنیم که رژیم پهلوی و قانون آثار باستانی مصوب ۱۹۳۰ به هیچ وجه مبنای حقوقی و رضایت ایرانیها را پشتوانه خود نداشتند. رژیم پهلوی طی چند رشته کودتای انگلیسی به قدرت رسیده با حمایت آنان ماندگار شده بود. قانون آثار باستانی نیز با تهدید و زور و فشارهای سیاسی از تصویب مجلسیان گذشت. بنابراین ذاتاً جایگاه و اعتبار قانونی نداشتند و اقلام خارج شده از ایران نیز برخلاف قانون صورت گرفته است. کمیته آثار خارج شده از ایران نیز جای تأمل دارد. پس از انجام نخستین تقسیم کشفیات تخت جمشید در سال ۱۹۳۵، ویلیام اچ. هورنبروک^{۳۹}،

سفیر امریکا در ایران ، گفت :

برای حمل آثار باستانی متعلق به مؤسسه خاورشناسی از تخت جمشید به بوشهر ، کاروانی از کامیون لازم داشتیم .

تقلای موزه‌های امریکا

در پی تصویب قانون آثار باستانی در سال ۱۹۳۰ ، چندین موزه امریکایی به ایران حمله ور شدند . به اعتراف باستان‌شناسان امریکایی ، گشایش درهای ایران برای نخستین بار روی باستان‌شناسان خارجی فرصت کم نظیری بود . در فصل چهارم این کتاب شرح تصاحب آثار باستانی ایران توسط موزه‌های امریکایی آمده است . فرستادگان این موزه‌ها با سرعتی خیره کننده به مناطقی مانند دامغان ، ری و نیشابور حمله ور شدند . چنانچه در اسناد وزارت امور خارجه امریکا مضبوط است مقادیر عظیمی از کشفیات باستان‌شناختی به سرعت از ایران خارج شد . به قول چارلز سی . هارت ، سفیر امریکا در ایران ، تعدد و تنوع کشفیات به اندازه‌ای بود که حامیان مالی امریکایی از آنها احساس دلگرمی می کردند .

۸۹

اریش اف . اشمیت ، سرپرست هیئت مشترک باستان‌شناسی ، فعالیت باستان‌شناسان در دامغان و ری و غارت ثروتهای کهن این مناطق را با لفظ حمله توصیف می کند . کشفیات این مکانها را تقسیم کرده ، سهم موزه‌ها را بی درنگ از ایران خارج می ساختند . طرفه اینکه در فرآیند تقسیم کشفیات به رغم پیش بینی در قانون آثار باستانی مبنی بر حضور نماینده‌ای از ایران ، هیچ ایرانی در این مرحله شرکت نداشت . از طرف شرکتهای امریکایی ، سرپرستهای هیئت‌هایشان در انتخاب و تقسیم کشفیات شرکت داشتند که به جز دو استثنا (جوزف ام . آپتن از موزه متروپولیتن و فردریک وولسین از موزه‌های کانزاس و پنسیلوانیا) همه نمایندگان امریکایی بودند و از طرف ایران ، آندره گودار فرانسوی ، مدیر عقبه جات ، در تقسیم حضور داشت . جالب توجه است که سرنوشت گنجینه‌ها و مصنوعات هنری ایران با این قانون جدید به دست اجانب - امریکاییها ، آلمانیها و یک فرانسوی - بدون حضور حتی یک ایرانی به نمایندگی از ایران رقم می خورد .

موزه‌هایی که مجوز کاوش در محوطه‌های باستان‌شناختی ایران را کسب کرده بودند به دو نوع تقسیم می شدند: موزه‌های عادی و موزه‌های دانشگاهی . موزه هنر متروپولیتن نیویورک ، موزه هنرهای زیبای بوستون ، موزه هنر فیلادلفیا و موزه هنر کانزاس (میسوری) در زمره موزه‌های عادی و موزه‌های دانشگاههای شیکاگو ، پنسیلوانیا و هاروارد جزو موزه‌های دانشگاهی به شمار می رود .

ارتباط موزه‌ها و مؤسسات رنگارنگ امریکایی با یکدیگر معجونی از همکاری و رقابت بود. مثلاً نخستین هیئت مشترک اعزامی به ایران، از موزه دانشگاه پنسیلوانیا و موزه هنر فیلادلفیا تشکیل شده بود. این هیئت دو سال در دامغان کاوش کرد و به محض اتمام عملیاتش، برای پنج سال کاوش در ری - مهم‌ترین سایت در شمال ایران - درخواست مجوز پنج ساله کرد و آن را به دست آورد. موزه هنرهای زیبای بوستون به هیئت مشترک ری پیوست. گروه بوستون - پنسیلوانیا در سال ۱۹۳۷ برای کاوش در تخت جمشید به هیئت باستان‌شناسی شیکاگو پیوست. فقط موزه متروپولیتن بود که نیازی به الحاق به سایر موزه‌ها ندید و ده سال در محل مخصوص به خود در تخت ابونصر فارس و نیشابور خراسان کاوش کرد. به استناد گنجینه‌های هنری دوران اسلامی و ساسانی در موزه متروپولیتن ثابت می‌شود که نتیجه و محصول برداشت شده در این کاوشها فراتر از حد تصور است. جیمز هنری برستد^{۴۰}، خاورشناس برجسته امریکایی و مدیر مؤسسه خاورشناسی دانشگاه شیکاگو، دستاوردهای اکتشافات تخت جمشید را به بزرگ‌ترین اکتشافات تمام دورانها توصیف می‌کند.

هیئت باستان‌شناسان تخت جمشید (۱۹۳۱ تا ۱۹۳۹)

بی‌چون و چرا تخت جمشید - ویرانه‌های کاخ پادشاهان هخامنشی - گل سرسید آثار باستانی و یادمانهای کهن ایران بود و موزه‌های امریکایی که در سال ۱۹۳۰ در میدان باستان‌شناسی ایران قدم می‌گذاشتند، نمی‌توانستند از این مکان چشم‌برگیرند. اما هیئت مشترک موزه دانشگاه پنسیلوانیا و موزه هنر پنسیلوانیا با اطمینان از اینکه دولت ایران مجوز کاوش در تخت جمشید را به هیچ‌یک از مؤسسات خارجی نمی‌دهد چه برسد به جواز خروج کشفیات از آن محل، به نحوی سنجیده از درخواست مجوز برای کاوش در تخت جمشید خودداری کرد و با این عقیده که ایرانیان از اهمیت و ارزش تاریخی و باستان‌شناختی استخر آگاه نبودند، درخواست مجوز کاوش در این محوطه باستانی را - که متعلق به عصر ساسانی و در مجاورت تخت جمشید است - کردند. مؤسسه خاورشناسی دانشگاه شیکاگو که در سال ۱۹۱۹ با سرمایه‌گذاری بنیاد راکفلر تأسیس شده بود بلافاصله پس از تصویب قانون آثار باستانی در ایران زیرکانه و تحت عنوان مرمت و بازشناسی یادمانهای باستانی تخت جمشید، درخواست مجوز کرد که با آن موافقت کردند. در این مجوز فقط قید مرمت و بازشناسی به کار رفته بود و هیچ اشاره‌ای به تقسیم کشفیات نشده بود. ارنست هرتسفلد، سرپرست هیئت باستان‌شناسی تخت جمشید به هارت، سفیر امریکا اطلاع داده بود که بنا به استنباطش کشفیات تخت جمشید را نمی‌توان از ایران خارج کرد. امتیاز مؤسسه خاورشناسی در دسامبر ۱۹۳۱ تا منطقه پیرامون کاخ تخت جمشید و محوطه

استخر را دربرگرفت. این کار به یقین یکی از کوبنده‌ترین کودتاهای باستان‌شناسی تاریخ است. در پی کشفیات فراوان و خیره‌کننده در تخت جمشید در سالهای ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۴ روابط صمیمانه مؤسسه خاورشناسی و دولت ایران تیره شد. از آن پس، مؤسسه خاورشناسی از کشفیات سهم می‌طلبید چرا که مدعی بود مجوزش را پس از تصویب قانون آثار باستانی اخذ نموده و امتیازش در شمول این قانون قرار می‌گیرد، بنابراین نیمی از کشفیات را سهم خود تلقی می‌کرد. هر تسفلد که بنا بر اسناد معتبر، استنباط کرده بود که چیزی از کشفیات تخت جمشید را نمی‌توان از کشور بیرون برد اکنون از تلقی خود مبنی بر این سخن می‌گفت که هیئت‌های باستان‌شناسی تخت جمشید مشمول مواد قانون آثار باستانی می‌شوند و برای اثبات گفته‌اش، از قول اطمینان بخش دولت ایران به خود شاهد می‌آورد، اما دولت ایران در پاسخ، قانون آثار باستانی را شامل تخت جمشید نمی‌دانست و در امتیازات اعطایی به مؤسسه خاورشناسی نیز حتی اشاره‌ای به تقسیم سهم نکرده بود. لذا مؤسسه خاورشناسی حقی در مطالبه سهم ندارد. این مؤسسه در ماه می ۱۹۳۴ دست به دامن وزارت امور خارجه امریکا شد.

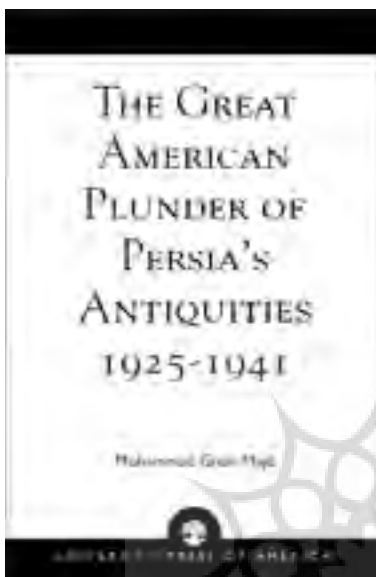
دولت امریکا از هیچ تلاشی برای کمک و راهنمایی مؤسسه خاورشناسی در حل مناقشه‌اش با دولت ایران فروگذار نکرد. روایت فشارهای دیپلماتیک امریکا به دولت ایران در فصل ششم کتاب بیان شده است. وزارت امور خارجه امریکا و سفارتش در ایران مصمم بودند سهم منصفانه‌ای از کشفیات تخت جمشید را برای مؤسسه خاورشناسی زنده کنند. در خلال دوره بحرانی مناقشات مؤسسه خاورشناسی با دولت ایران (یعنی از ژوئن ۱۹۳۴ که مناقشه شروع شد تا آوریل ۱۹۳۵ که امتیاز جدید را گرفت) سفیر امریکا در ایران، ویلیام اچ. هورنبروک، به وکالت از طرف مؤسسه خاورشناسی و با اختیارات کافی از این مؤسسه با دولت ایران مذاکره می‌کرد. ایرانیان اکنون با این واقعیت رو به رو بودند که دولت امریکا و مؤسسه خاورشناسی یک هویت یافته‌اند، همان‌طور که شرکت نفت ایران و انگلیس و دولت انگلیس هویت واحدی داشتند. علاوه بر این، مؤسسه خاورشناسی، دولت ایران را با تهدید به تبلیغ منفی علیه ایران در مطبوعات غرب می‌ترساند؛ تهدیدی که رژیم دست‌نشانده رضاخان نمی‌توانست بدان بی‌اعتنا باشد. رژیم پهلوی که با فشارهای دیپلماتیک شدید امریکا و تهدیدات باج‌خواهانه‌اش رو به رو بود به جهت فقدان پایگاه و پشتوانه مردمی، به سرعت تسلیم خواسته‌های غیرمنصفانه دولت امریکا شد و پذیرفت که سهم بزرگی از آثار باستانی مکشوفه را در تخت جمشید به مؤسسه خاورشناسی هبه کند. شخص هورنبروک در مقاطعی با صداقت تمام به عدم استحقاق مؤسسه خاورشناسی در سهم خواهی از کشفیات تخت جمشید معترف بوده است. این کار مصداق بارز و مثال روشنی از امتیازگیری کشوری قدرتمند از رژیمی ضعیف، دست

نشانه اجانب و بی بهره از حمایت‌های مردمی است که در برابر تهدید و ارباب بیگانگان بسیار سست و زیون عمل می‌کند. رژیم پهلوی به دنبال قتل عام مردم مشهد در جولای ۱۹۳۵ برای بقا و ماندگاری خود به انگلستان و آمریکا وابسته شد. جیمز اس. مورای تقریباً در همان زمانی که پیروزی وزارت امور خارجه بر دولت بخت برگشته ایران را جشن گرفته بود فاش ساخت که وی از پیش، آثار باستانی ایران را متعلق به خزانه کشور و ملت آمریکا می‌دانسته است. در سالهای ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۱ که دولت آمریکا یک مرتبه دیگر دولت ایران را مجبور کرد آثار باستانی تخت جمشید را به مؤسسه خاورشناسی هبه کند شاهد تکرار وقایع ۳۵-۱۹۳۴ هستیم. قطعاً این برهه بعد از قتل امبری، یکی از شوم‌ترین صفحات روابط ایران و آمریکا تاکنون می‌باشد.

اخراج هرتسفلد

فصل هفتم کتاب به نقل ماجرای اخراج هرتسفلد و انتصاب اشمیت به عنوان سرپرست جدید هیئت باستان‌شناسی در تخت جمشید و اعطای امتیاز جدید به مؤسسه خاورشناسی پرداخته است. در امتیاز جدید ماه مارس ۱۹۳۵، به رغم آنکه دولت ایران مؤسسه خاورشناسی را در سهم خواهی از کشفیات تخت جمشید محق نمی‌دانست، متعهد شد با همان حسن نیتی که در سال ۱۹۳۴ از خود نشان داده بود، کشفیات آینده در تخت جمشید را تقسیم کند. در اسناد آمده است که پروفیسور هرتسفلد - که بی شک در زمان خود بزرگ‌ترین و معتبرترین مرجع عالم به باستان‌شناسی ایران و تاریخ باستان بود - مانند آرتور آپهام پوپ در قاچاق آثار باستانی ایران شرکت داشت. پوپ سرقت‌هایش را از طریق باند سازمان یافته دزدان انجام می‌داد، اما هرتسفلد با دستیاری سفیر و سفارت خانه آلمان به قاچاق آثار باستانی اقدام می‌کرد. دست کم در یک مورد در سال ۱۹۲۵ برای خروج مصنوعات هنری از ایران و تحویل آنها به پوپ در آمریکا از پوشش محموله‌های دیپلماتیک استفاده شد. دولت ایران، هرتسفلد را متهم به سرقت و قاچاق آثار باستانی می‌کرد و خواستار تعویض او بود. اما دلیل واقعی دشمنی دولت ایران با او ربطی به سرقت‌هایش نداشت. موزه‌های آمریکایی در روز روشن و به طور قانونی مقادیر فراوانی از ثروتهای ایران را خارج می‌کردند. هرتسفلد از برخی سیاستها و عملکردهای رضاشاه - از جمله انهدام عشایر و سیاستهای آموزشی او - بی‌پرده و با صراحت انتقاد می‌کرد و بویژه به تحمیل حکومت توصیف ناپذیر وحشت بر ایرانیان انگشت می‌گذاشت. این نظریات جسورانه باعث شد تا تعویض او را خواستار شوند.

وزارت امور خارجه آمریکا و مؤسسه خاورشناسی که نگران حفظ و استمرار روابط صمیمی شان با دولت ایران بودند علی‌رغم خدمات طولانی و صادقانه هرتسفلد به حامیان



امریکایی اش، از هیچ فرصتی برای خلاصی از دست او غافل نشدند. این اتفاق نزدیک به روزهایی بود که هورنبروک از اشمیت، جانشین هرتسفلد، به یک هیتلر دوقبضه یاد می کرد؛ کارفرمای بی رحمی که رفتارش مانند نازیهای پیراهن قهوه ای بود و کارگران ایرانی را در حکم برده خویش می دید. اشمیت در چهار سال آخر فعالیتش (۱۹۳۵ تا ۱۹۳۹) سرپرست هیئت باستان شناسی تخت جمشید بود.

در سپتامبر ۱۹۳۹ اعلام شد که عملیات هیئت باستان شناسی تخت جمشید خاتمه می یابد. موزه متروپولیتن با آغاز جنگ جهانی دوم در اروپا تصمیم گرفت کاوشهایش را در نیشابور متوقف کند و تیمش نیز در سال ۱۹۴۰ ایران را ترک کرد.

با عزیمت کاوشگران متروپولیتن از ایران، فعالیت گسترده باستان شناسان امریکایی پایان یافت.

مخارج هیتهای امریکایی

امریکاییها همواره القا می کردند که تقسیم کشفیات در برابر تلاشهای موزه ها پاداش حقیری است و از هر فرصتی بهره می بردند تا به ایرانیان بگویند هیتهای باستان شناسی آنها مبالغ کلانی! برای عملیاتشان هزینه کرده اند. تجزیه و تحلیل هزینه ها و ارقام ادعایی این هیتهای فاش می سازد که کل هزینه های تمام هیتهای باستان شناسی امریکایی در ایران طی سالهای ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۰ در نهایت بین پانصد تا ۷۵۰ هزار دلار بوده است که به احتمال همان رقم پانصد هزار دلار باشد. سهم مؤسسه خاورشناسی از این هزینه ها ۱۵۰ هزار دلار بود. نتیجه آنکه مجموعه عظیم و بی نهایت ارزشمند آثار باستانی ایران در موزه های متروپولیتن، موزه هنرهای زیبای بوستون، دو موزه فیلادلفیا و موزه مؤسسه خاورشناسی تنها در ازای نیم میلیون دلار هزینه به دستشان رسیده است.

مجموعه شگفت انگیز تخت جمشید در مؤسسه خاورشناسی با خرج ۱۵۰ هزار دلار منتقل شده است. به طور قطع می توان به تمام مراحل تصاحب مصنوعات هنری و باستانی ایران عنوان غارت داد.

نقض امتیاز

در سال ۱۹۳۶ به دنبال تصمیم بنیاد راکفلر مبنی بر کاهش حمایت مالی از مؤسسه خاورشناسی، این مؤسسه با بحران بودجه و سرمایه‌گذاری رو به رو شد. چون کاهش بودجه منجر به قطع عملیات آنها در ایران و لغو امتیاز تخت جمشید می‌شد، برای پیش‌گیری از این اتفاق با موزه هنرهای زیبای بوستون و موزه دانشگاه پنسیلوانیا طی ترتیباتی محرمانه وارد همکاری و شراکت شدند و عملیاتشان را در ایران ادغام کردند. موزه‌های بوستون و فیلادلفیا حفاریهایشان را در ری، سپس در کردستان متوقف کردند تا قوایشان را روی تخت جمشید متمرکز کنند؛ این در حالی بود که امتیاز کاوش در ری هنوز سه سال دیگر اعتبار داشت. بنابراین با تئانی یکدیگر و بدون اطلاع دولت ایران - چه برسد به کسب مجوز از دولت - امتیاز تخت جمشید از یک موزه به سه موزه منتقل شد. مؤسسه خاورشناسی با این ترفند، شروط امتیاز خود را - که با تلاشهای هورنبروک، سفیر آمریکا، هم‌زمان در دو مقام نماینده دولت آمریکا و وکیل مؤسسه خاورشناسی کسب شده بود - زیر پا گذاشت و دولت آمریکا نیز از توافق حاصله با دولت ایران تخطی کرد.

۹۴

نمایندگان این سه موزه در نامه‌ای به دولت آمریکا که در پوشش محموله دیپلماتیک تحویل شد، درباره نقض امتیاز و اقداماتشان برای پنهان‌سازی این تخلف از دید دولت ایران به تفصیل نوشته بودند و لذا دولت آمریکا نیز که از این تخلف باخبر شده و اقدامی برای ممانعت از آن نکرده بود، خود نیز جزء ناقضین توافق نامه شد. در اسناد وزارت امور خارجه آمریکا مضبوط است که این وزارت خانه مدتی دچار در دسر شد اما برای جلوگیری از نقض مفاد امتیاز هیچ تلاشی نکرد. وزارت امور خارجه آمریکا رأساً در نقض توافق شرکت کرده بود و در سرپوش گذاشتن بر تخلف مذکور نیز اصرار ورزید. با تخلف این سه موزه از بندهای قراردادشان حق تقسیم کشفیات از آنها سلب می‌شد.

در سال ۱۹۳۶ برای دومین مرتبه کشفیات تخت جمشید بین مؤسسه خاورشناسی و دولت ایران تقسیم شد که امریکاییها سهم خود را به سرعت از ایران خارج کردند. آخرین مرحله تقسیم کشفیات در سال ۱۹۳۹ در دست بررسی بود که تیم امریکایی در ماه دسامبر و پیش از تأیید نهایی تقسیم در هیئت دولت، از ایران رفت. دولت ایران نیز از تأیید تقسیم مرحله آخر امتناع ورزید و دستور داد ارقام موجود را که در ده صندوق بسته بندی شده بود به موزه تهران منتقل و در فهرست کلکسیون دائمی موزه ثبت کنند. دولت آمریکا به خواست مؤسسه خاورشناسی وارد عمل شد تا با تکرار سناریوی ۱۹۳۴، آثار باستانی را به چنگ آورد. ماجرای فشارهای سیاسی آمریکا به دولت ایران برای فک آثار باستانی در فصل نهم کتاب بیان شده است. از آن به بعد

غارت بزرگ

قضایای شومی پدید آمد زیرا ایران در آگوست ۱۹۴۱ به اشغال روس و انگلیس درآمد. آثار باستانی مورد ادعای مؤسسه خاورشناسی در اکتبر ۱۹۴۱ در شرایطی که ایران در اشغال اجانب بود و آن آثار نیز در فهرست اموال دائمی موزه تهران ثبت شده بود از کشور خارج گردید. این موضوع در ذیل غارت آثار باستانی در زمان جنگ می‌گنجد. چون مؤسسه خاورشناسی و دو موزه دیگر با تباخی هم از مفاد امتیاز عدول و سپس تخلف خود را پنهان کرده بودند. لذا حق تقسیم کشفیات به عنوان غرامت می‌بایست از آنها سلب می‌شد.

عبرتهای این قضایا در ترسیم روابط ایران و امریکا

خروج صحیح و سالم آخرین محموله آثار باستانی از ایران، پیروزی دیگری برای وزارت امور خارجه امریکا و مؤسسه خاورشناسی بود تا بدان بهانه جشن بگیرند. اما ترمیم خسارات بلندمدتی که بر اثر این اعمال به روابط ایران و امریکا وارد شد به گردن آیندگان افتاد. شرکت استاندارد اوایل نیوجرسی در سال ۱۹۲۲ به مشارکت با شرکت نفتی ایران و انگلیس برای بهره برداری از میادین نفتی شمال ایران (استاندارد اوایل در ازای این کار، امید داشت وارد میادین نفتی بین‌النهرین شود) تمایل نشان داد. ایرانیها که از کمپانی نفتی ایران و انگلیس تنفر داشتند از این اقدام شرکت استاندارد اوایل دلخور شدند. با این وجود، باز هم ایرانیها در سال ۱۹۲۵ به امریکاییها حسن ظن و علاقه فراوانی داشتند. امریکا در نگاه ایرانیها، منجی بالقوه ایران از چنگال استثمارگران بود. دبلیو مورگان شوستر و آرتور سی. میلسپو که هر دو مدتی تصدی اداره کل مالیه دولت ایران را برعهده داشتند در چشم مردم چون قهرمان بودند و امری را شهید می‌پنداشتند.

آرتور آپهام پوپ صحنه‌های رقت‌انگیزی از واکنش محبت‌آمیز مردم ایران در سال ۱۹۲۵ را تعریف می‌کند که بارها اتومبیلش را - که حامل پرچم امریکا بود - در خیابانهای تهران متوقف کرده او را در آغوش می‌فشرده. چنانچه در گزارش هنری اس. ویلار، کنسول امریکا در سال ۱۹۳۰ آمده، مردم آذربایجان رضاشاه را به خاطر دسیسه برای برکناری میلسپو، خائن می‌نامیدند. اما تا سال ۱۹۴۱ امریکا در نگاه مردم ایران رنگ عوض کرد و صرفاً یک قدرت خارجی دیگر بود که نیتی جز استثمار و غارت ایران در سر نداشت. ایرانیان هیچ فوقی بین امریکا با انگلستان و شوروی نمی‌دیدند. استقبالی که از میلسپو در دومین مأموریتش به ایران (۱۹۴۳-۱۹۴۵) به عمل آمد به هیچ وجه گرمای مأموریت اولش را در سال ۱۹۲۲-۱۹۲۷ نداشت. میلسپو در کتابی که در سال ۱۹۴۶ منتشر کرد از درماندگی و حیرت خود در فهم خصومتی که در دومین مأموریتش به ایران مواجه شده بود سخن می‌گوید. در تجزیه و تحلیل

تحولات روابط ایران و آمریکا آن طور که باید و شاید به ماجرای آثار باستانی توجه نشده است. ایرانیها علی‌رغم جنگ جهانی اول و بلایی که بر سرشان آورده بود، آمریکا را مصرانه و ساده لوحانه دوست خود تلقی می‌کردند. آمریکا در جنگ جهانی اول هیچ کمک و مساعدتی به ایران نکرد و رضایتش به کودتای انگلیسی ۱۹۲۱ نیز نمایان بود؛ با این وجود، ایرانیان خیال می‌کردند آمریکا منجی آنان از چنگال انگلیس است. تغییر نگرش ملت ایران به آمریکا از دهه ۱۹۳۰ به بعد آغاز شد، زمانی که فهمیدند آمریکا هم ابرقدرت دیگری با نیت استثماری است.

اشاره‌ای به کمبود اسناد و مدارک ایرانی

متأسفانه اسناد و مدارک دولت ایران از دوران رضاشاه بسیار اندک است. کاملاً معلوم است که بخش اعظم اسناد مجرمیت رضاشاه در سالهای ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ ظرف ۳۷ سالی که پسرش، محمدرضا، بر ایران حکومت می‌کرد، معدوم گردیدند. تعداد اندکی هم که مانده بود برای ردگم کردن یا خالی نبودن عریضه بوده است. مثلاً مجموعه اسناد مربوط به دوران رضاشاه که در سال ۱۹۹۸ توسط مرکز اسناد ملی ایران منتشر شده ارزش قابل اعتنایی ندارند. در مورد حسابهای رضاشاه در بانکهای خارجی تنها چند سند موجود است: دو حساب سپرده به مبلغ ۱۵۰ هزار دلار نزد بانک وستمنستر در سال ۱۹۳۱ و دو حساب سپرده دیگر نزد سایر بانکهای اروپایی. بر اساس مدارک و مستندات وزارت امور خارجه آمریکا، حسابهای بانکی رضاشاه فقط در لندن دست کم صد تا ۱۵۰ میلیون دلار موجودی داشت. گذشته از سایر حسابهایش در نیویورک و سوئیس، یا موجودی پنجاه میلیون دلاری اش در تهران در سال ۱۹۴۱. موجودی حسابهای رضاشاه در بانکهای خارجی دست کم بالغ بر دو بیست میلیون دلار - حدود ده برابر بودجه دولت ایران در سال ۱۹۲۵ - می‌شده است! اما در تمام بایگانیهای ایران تنها چهار سند معمولی به حسابهای رضاشاه در بانکهای خارجی پرداخته‌اند. ظاهراً بقیه اسناد توسط پسرش نابود شده‌اند. از اسناد وزارت امور خارجه آمریکا درمی‌یابیم که حداقل دو سوم درآمدهای نفتی ایران در سالهای ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱ به حسابهای بانکی رضاشاه در اروپا و آمریکا واریز می‌شده است.

یکی دیگر از دلایل کمبود اسناد و منابع ایرانی و ضعف اعتبار آنها این است که ایران زیر چکمه‌های دیکتاتوری نظامی، بی‌رحم و خشن پایمال می‌شد. بنابراین اجازه نمی‌دادند اسنادی که بیانگر واقعیات هستند در جایی ثبت و نگهداری شوند. سردبیر و ناشر ایران باستان، تنها مجله باستان‌شناسی ایران، در اظهاراتی بسیار ملایم نسبت به تصاحب آثار باستانی ایران توسط موزه‌های آمریکایی انتقاد کرده بود. رژیم پهلوی، سردبیر بخت برگشته این نشریه را به خاطر

همین اظهارات، مورد ضرب و شتم قرار داد. پس اکنون حق داریم پرسیم: به اسناد سرهم بندی شده و گمراه کننده دوران رژیم وحشت چه اعتمادی می توان کرد؟ سرپوش گذاشتن بر حقایق از همان ابتدا به عنوان یک اصل رعایت می شد و تا امروز هم ادامه دارد. در حال حاضر، مفیدترین منابع ایرانی، روزنامه های دوران معاصر است که درباره موضوعاتی نظیر زمان و مکان تقسیم کشفیات اطلاعات اساسی ارائه می کنند.

برخلاف اسناد دولتی ایران، اسناد وزارت امور خارجه امریکا اطلاعاتی بی نهایت غنی و مستدل درباره باستان شناسی ایران و موزه های امریکایی دارد. این کتاب نیز با تکیه بر همین اسناد تهیه و تنظیم شده است. به عنوان مثال یکی از منابع اطلاعاتی فوق العاده ارزشمند، مکاتبات دفاتر هیئتهای باستان شناسی در ایران با موزه های امریکایی است. همه مکاتبات موزه ها و سرپرستهای هیئتهایشان در ایران از طریق پوشش محموله دیپلماتیک رد و بدل می شد. سفارت امریکا در تهران و وزارت امور خارجه امریکا در واشنگتن حسب وظیفه از آن مکاتبات همواره رونوشت برداری می کردند تا نسخه ای را در بایگانی اسناد خود نگاه دارند.

از آن گذشته، سفیر امریکا در ایران در ۱۹۳۴-۱۹۳۵ به نمایندگی از موزه ها نیز با دولت ایران مذاکره می کرد. از این رو دقیقاً می دانیم بین موزه ها و دفاترشان در ایران چه گذشته است. تباری موزه ها با یکدیگر برای نقض بندهای امتیازی که از دولت ایران گرفته بودند و سپس هم دستی و کمک وزارت امور خارجه امریکا در سرپوش گذاشتن بر این قانون شکنی از مکاتبات اریش اشمیت، سرپرست هیئتهای باستان شناسی در ایران با موزه های شیکاگو، بوستون و ویلادلفیا فاش شده است.

1- The Great American Plunder of Persia's Antiquities 1925-1941.

2- Carsten Niebuhr.

3- Descriptions of Travels in Arabia.

۴- از سال ۱۷۹۸ که مصر به دست ناپلئون بناپارت فتح شد، درهای این سرزمین کهن به روی باستان شناسان فرانسوی، آلمانی و بریتانیایی باز بود. بریتانیا در سال ۱۸۸۲ دست به اشغال مصر زد. این کشور در دهه ۱۹۲۰ اندک استقلالی به دست

آورد. دونالد مالکوم رايد در کتابی به نام: فرعون مال کيست؟ باستان شناسی، موزه ها و هویت ملی مصر از ناپلئون تا جنگ جهانی اول چاپ دانشگاه کالیفرنیا درباره تاریخ باستان شناسی مصر می نویسد: آثار باستانی مصر تا ۱۲۵ سال بعد یعنی تا سال ۱۹۲۲ که مومیایی توتانخامون کشف شد، مورد غارت و چپاول قرار می گرفت.

5- George Frederich Grotefend.

6- Claudius James Rich.

7- Henry C.Rawlinson.

8- Edward Hincks.

9- Loftus and Churchil.

10- Marcel Auguste Dieulafoy.

11- Count J.M. de Morgan.

12- Scheil.

13- Reclaiming a Plundered Past.

14- The Unedifying Scramble.

15- Henry Austen Layard.

16- Nimrud.

17- Black Obelisk.

18- Nineveh and its Remains.

19- American Oriental Society.

20- Palestine Exploration Fund.

21- Babylonian Exploration Fund.

22- Great Famine.

23- treatment.

24- Ernst E.Hertzfeld.

25- Erich F.Schmidt.

26- Horace H.F.Jayne.

27- Pope-Rabeno.

۲۸- مجد، محمدتقی، جنگ جهانی اول و فتح ایران به دست بریتانیای کبیر، لنهم، مريلند، انتشارات دانشگاهی امریکا، اکتبر ۲۰۰۳.

29- Neutral Zone.

۳۰- مجد، محمدتقی: قحطی بزرگ و نسل کشی در ایران، ۱۹۱۷-۱۹۱۹، لنهم، مريلند، انتشارات دانشگاهی امریکا، ۲۰۰۳.

31- Robert Whitney Imbrie.

32- Charles. C.Hart.

غارت بزرگ

- 33- Arthur Upham Pope.
- 34- Wallace Smith Murray.
- 35- Joseph S.Kornfeld.
- 36- Calvin Coolidge.
- 37- Andre Godard.
- 38- Frederick Wulsin.
- 39- William H.Hornibrook.
- 40- James Henry Breasted.

